

تصعید عارفانه عشق

جستاری در مقایسه داستان

«دژهوش ربای» مولوی و داستان «هما و همایون» خواجوی کرمانی

دکتر ابوطالب میرعابدینی

و او با دیدن نقش دختر پای در گل می ماند. عاشق شدن بر چهر دخت چینی به تعبیری بدان دلیل است که صورت مثالی است. و از همین صور و نقوش طبیعی که نفس علوی انسان قبل از هبوط آن را در نشأة ارواح دیده و آنچه که در عالم محسوس جسمانی می بیند پرتو همان صورت مثالی است. همین حسن و زیبایی صور است که عشق مجازی از آن تولید می شود که توقف در آن گرفتاری و بلا است و گذر از آن به عشقی حقیقی، نجات و خوشبختی است. و نقش دختر شاه چین نماد تن است که همه صور در آن مندرج است^(۱) چنانچه خواجو گوید:

که نقشی بر این گونه از کفر و دین

نینی مگر دخت فغفور چین

در این صورت از راه معنی بین

فرومانده صورت پرستان چین

نگر تا به چشم خرد بنگری

که در عقل و حکمت ننگجد پری

ولی نقش خود گر نینی نکوست

چو از خود گذشتی رسیدی به دوست^(۲)

خواجو با نشان دادن شیوه رسیدن به معبود و معشوق توجه خود را به مسایل عرفانی در داستان نشان می دهد و می توان چنین گفت برگزیدن یک فرزند به جای سه فرزند در داستان هما، توجه به فرزند کهن در داستان مولوی است که وی نشانه و نماد عقل عملی بود و دو برادر دیگر که هر یک نمادی از گروهی بودند چون (نفس ناطقه قدسیه) و (عقل نظری) که به مقصود نرسیدند. شاید خواجو با توجه به عقل عملی و شیوه اندیشه خویش، داستان را بر یک فرزند نهاده تا بتواند در قصه پردازی خویش آزادتر باشد. استاد همایی در تفسیر داستان دژهوش ربای مولوی برادر کهن را تمثیلی از آن گروه مردم و سالکین دانسته که منتظر توفیق و عنایت حقاند و سعی آنها منوط به توجه خداوندی است و به تفسیر حاج ملاهادی سبزواری عقل عملی است که تدبیر معاش می کند.

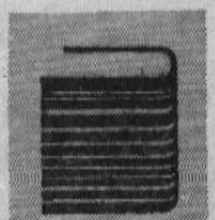
شاهزاده هما در مسیر جستجوی خویش پیوسته از توفیق و عنایت حق بهره یافته، در دژ هوش ربا پرزادی او را به نقش دخت فغفور چین رهبری می کند و از سردرگمی نجاتش می دهد. هنگامی که بدست دیو سندوق گرفتار می شود طوفانی او را به ساحل می رساند و قضا با او یار می شود و به شاهی سرزمین خاوران می رسد. با خواندن اسم اعظم (راز)^(۳) بر زند جادو پیروز می شود و سروشی او را از چگونگی جاودان زرتنه دژ آگاه می کند و گنج کیخسرو را به نام خود می یابد و به کمک سعدون بازرگان به دربار

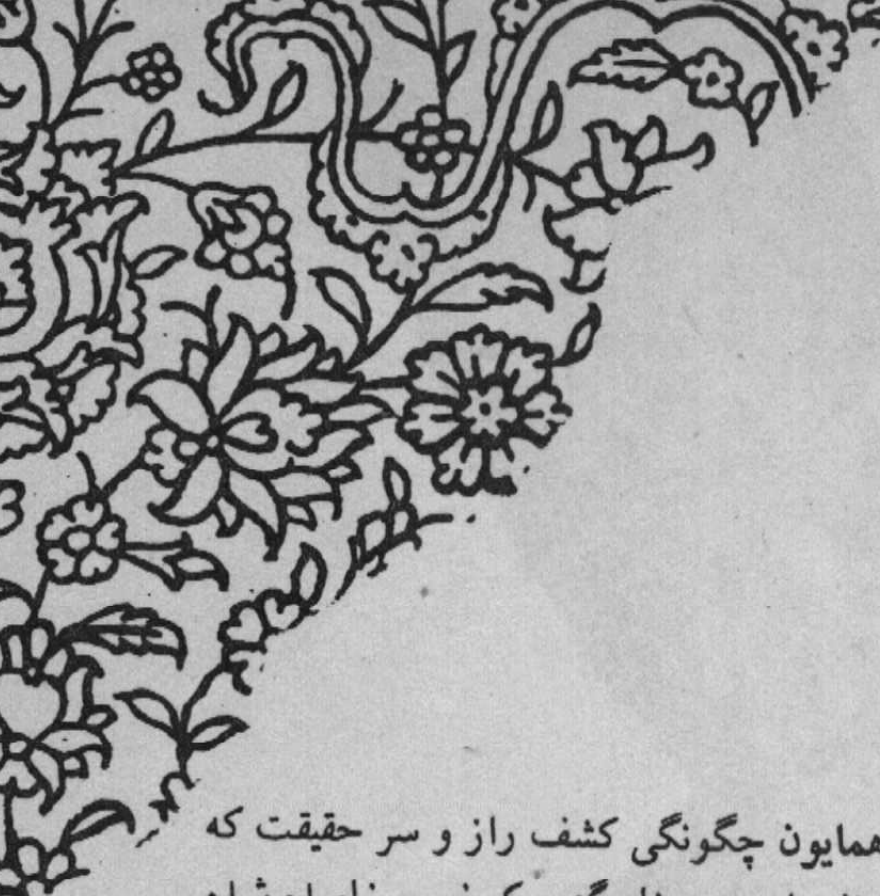
در داستانهای کهن برای آدمیزادگان چنان مقدر است که چون به بلوغ رسند، باید برای ارضای کنجکاوی و کمال جویی به «ناکجا آباد» های سرنوشت رو کنند، راههای نهره را پیمایند و تلخ و شیرین زندگی را بچشند تا به سرنوشت خویش رسند که حضرت آدم نیز بدین سرنوشت خلق شده بود.

بنا بدین سرنوشت، فرزندان آدم برای جستجوی سرنوشت خویش به راه می افتند و با توشه و بی توشه، گاه به همت و گاه به توکل در وادی زندگی راه می پیمایند. کیفیت وجود یا هر رستن طلب در دل طالب و رسیدن به درجه ارادت چه در داستانهای عاشقانه و چه عارفانه به لونهای گوناگون طرح و خلق شده است، رساله الطیر ابن سینا و منطق الطیر عطار گویای چنین طلبی است و چه بسیار جویندگانی که در این وادی سرگردان مانده اند و چه بسیاری که با ارادت خویش به مقصد رسیده اند. گاه نیز در مسیر راه پیمایان، دژهای هوش ربائی بوده، پر نقش و نگار و پیکره و تندیس، که بینندگان را به یاد حقیقت خویش انداخته و آنان را از خود بیخود کرده و به سوی هدفی دوانده است.

داستان هما و همایون نیز با تکیه بر دژ هوش ربای شمس به لونی خاص نظم گرفته است؛ زیرا برای «هما» شاهزاده گیانی - شامی سرنوشتی رقم خورده بود که با دیدن تصویر دخت فغفور چین می باید راه شهر چین پیش گیرد و سرنوشت خویش را بیابد. هما، فرزندی دردانه در پانزده سالگی^(۴) از آرامش خانه و وطن خویش به تنگ می آید و تشنگی رهائی از قالب تنگ آداب و رسوم پدری او را به شکارگاه زندگی می کشاند تا در حقیقت خود را بیازماید. در این شکارگاه هر کس را به نوعی صید می کنند به شرطی که نشانه ای بیابند؛ ابراهیم ادهم را با آهو و هما را با گورخری زیبا. اما بسیاری شکارچینی که مستعد صید شدن نیستند؛ همچون دو فرزند پادشاه در داستان ذات الصور مولوی.

طرح داستان «هما و همایون» خواجه نشانی از دژ هوش ربای شمس دارد. فرزند در داستان خواجو و فرزندان در داستان مولوی اجازه شکار و سفر می گیرند. پدر که سمبل عقل کل است، آنان را به همواری و ناهمواری راه خبر می دهد و از دیدار «قلعه هوش ربا» بر حذر می دارد. آنان سفارش پدر را ندیده می گیرند یا فراموش می کنند و بر آنچه منع شده اند حریصتر می گردند و با دیدن نقش دخت فغفور چین از خانه و کاشانه می بژند و رو به کشور چین می نهند. «هما» در شکارگاه به دنبال گورخری از یاران دور می ماند و راه را گم می کند و سر از باغ بهشتی و قصری زیبا در می آورد. پرزادی او را به تصویر و نقش یا پیکره دخت چینی راهبری می کند





در داستان هما و همایون چگونگی کشف راز و سر حقیقت که در ورای عالم ظاهر مخفی است به نام گنج کیخسرو نامیده شده است که در زرینه دژ طلسم زندجادو است و خواهر همایون نیز در دست دیو جادو گرفتار و به اشارت سعدون بازرگان که کنایه از پیر ولی می باشد از آن با خبر می شود. کشتن زند جادو و رهایی خواهر همایون و بدست آوردن گنج کیخسرو نیز شباهتی با گاو طلایی دارد، اما استادی و قصه پردازی خواجه راه دیگر گرفته است.^۶

خواجه با توجه به داستانهای باستانی شاهنامه و توجه به حکایات دیگر و بهره گیری از افسانه های عامیانه، داستان هما و همایون را به رنگی دیگر به نظم آورده و درباره چگونگی هنر خویش گوید:

برون کرده ام مهره از چشم مار
بر آورده ام غنچه از نوک خار
مرا زان چه کین قصه بود از نیود
به شعر روان سحر باید نمود
چو نافه بسی خون دل خورده ام
که این حقه عطر پرورده ام
من این تحفه زان عالم آورده ام
در آن عالم این میوه پرورده ام
من این خوشه از لامکان چیده ام
مکان دل از لامکان دیده ام
تو این بیتها را مبین سرسری
که بیت الله است ار نکو بنگری

مثنوی هما و همایون

پانویس:

۱. در اساطیر زرتشتی تأکید بسیار بر جوان پانزده ساله است و هر کجا سخن از نیروی مؤثر در میان است آن نیرو چه ایزدی باشد چه نباشد، به صورت جوانی پانزده ساله ظاهر می شود. و رسم بوده که چون جوانی به جرگه مردان یا به پانزده سالگی می رسد و تیرزینی دریافت می کرده.
۲. تفسیر مثنوی ذات الصور همائی ص ۲۹.
۳. در دیوان خواجه مهدی افشار ص ۲۰۱ بیت (ز صورت تو کند نور معنوی حاصل - دل شکسته که هم سالک است و هم مجذوب) که المجاز قنطرة الحقیقه که عشق همایون نیز می تواند چنین باشد.
۴. یکی از معانی راز در ادبیات پهلوی تعلیمات و آموزش دینی است و با دانستن معنی معمولی واژه آشنایی با اسرار نیاکان به کسی آشکار نمی گردد این رسم و آموزش آن در تعلیمات عرفانی وجود دارد.
۵. تفسیر مثنوی مولوی داستان دژ هوش - استاد همائی ص ۲۶ - ۲۸
۶. سزنی استاد زرین کوب ۷۹

فغفور چین راه می یابد.
اما چین در داستان هما و همایون چون داستان دژ هوش ربای مولوی، جایگاه معشوق است. چین را مفسران به عالم صورت عنصری و نقوش هیولانی و به کنایه از سر منزل عجایب و غرائب روحانی تعبیر کرده اند^۵ خواجه گوید:

اگر مرد راهی ز خود در گذر
به منزلگه بیخودی بر گذر
به چین شو که فالت همایون شود
ز ماه رخس مهرت افزون شود
به چین زلف دلبر توانی کشید
که از چین شود نافه چین پدید
ره چین سپر چون مغ بت پرست
که در چین دهد نقش فرخاردست

عطار در منطق الطیر نیز چنین توجهی دارد که می گوید:

ابتدای کار سیمرخ ای عجب
جلوه گر بگذشت بر چین نیم شب
در میان چین فتاد از وی پری
لاجرم پر شور شد هر کشوری
آن پر اکنون در نگارستان چین
اطلبو العلم ولوبالصین بین

نکته دیگری که مولوی در داستان ذات الصور بدان اشاره نکرده است و در مقالات شمس آمده این است که: فرزند کهین به توصیه دایه در اندرون گاو طلایی پنهان می شود و بدرون قصر می رود و با دختر فغفور چین آشنا می شود و نشانی بدست می آورد.

کشف دستنویس بزرگ ولی ناتمام «سمک عیار» در کتابخانه بودلیان اکسفورد یک رویداد پرشور و شگفتانگ بود. داستان نامبرده ظاهراً از کلک فرامرز بن خداداد بن عبدالله الکاتب الارجانی تراوش یافته و به روایت صادق بن ابوالقاسم نام یافته است. در مقدمه جلد سوم، سال ۵۸۵ هجری (۱۱۸۹ میلادی) به عنوان سال نگارش کتاب تخمین زده شده است.

در سال ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) پرویز خانلری متخصص برجسته ادبیات فارسی آغاز به انتشار آن در تهران کرد و آن را در پنج جلد به چاپ رساند (چاپ کامل این اثر در سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴ با مقدمه و پایان سخن به انجام رسید). کمی پس از چاپ نخستین جلد سمک عیار، پژوهندگان تاجیک انتشار آن را در دوشنبه پایتخت تاجیکستان آغاز کردند و آن را با کمی تصحیح به زبان و کتابت امروزی تاجیکستان منتشر کردند. نخستین جلد تاجیکی آن را یوسف جان سلیموف و خ. حکیموف آماده چاپ کردند. تمام سمک عیار تا سال ۱۹۸۵ در هفت جلد به تاجیکی انتشار یافت. چاپ تاجیکی با دقت انجام گرفت: واژه‌های دشوار در پانویس توضیح داده شده و در پایان هر جلد توضیحات تکمیلی پیوست گردیده است. علاوه بر این، هر بخش کتاب دارای پیشگفتار یا پایان سخن از قلم نویسندگان مختلف است.^(۱)

در سال ۱۹۸۴ سمک عیار در دو جلد به روسی ترجمه و در مسکو از چاپ درآمد.^(۲) مترجم روسی آن خانم «ناتالیا

کندیروا» Nataliya Kondyreva تمام کتاب را به توصیه ناشر خلاصه و کوتاه کرد و در هشتاد و دو فصل با عنوانهای مستقل به چاپ رساند. حجم این خلاصه در حدود یک سوم کل اثر است.

سترگی و غنای سمک عیار توجه ادیبان پژوهان فرانسه را به خود جلب کرد. نخستین بخش سمک عیار را ف. رضوی در سال ۱۹۷۲ به فرانسه ترجمه کرد.^(۳) و «مارینا گیار» نقد و بررسی کامل خود را از این رمان در سال ۱۹۸۷ منتشر کرد.^(۴) مارینا گیار در مقدمه نوشته خود به مسئله خصلت رمان نامبرده و مؤلف و تاریخ نگارش آن پرداخته است. با آنکه نشانه‌هایی از اشعار قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) را در آن شناسایی کرده، ولی معتقد است که خود اثر کهنتر بوده و احتمالاً در قرن ششم هجری تألیف شده است، چونکه بیشتر شعرهای درج یافته در آن از شاعران قرن پنجم و ششم هجری می‌باشد. در باره زبان آن نیز نظری مشابه دارد و همانگونه که خانلری در مقدمه نشر خود می‌نویسد، او نیز می‌گوید که آنچه در این رهگذر شایان توجه است آن است که متن و نویسنده آن هیچ نامی از اثری مشابه به میان نمی‌آورند. مارینا گیار تحلیل سمک عیار را بر مبنای جلد اول چاپ خانلری آغاز می‌کند و طی آن در باره اصطلاحهای «مردی»، «عیاری» و «جوانمردی» که بستر تمامی روایت را دربر می‌گیرند، بحث می‌کند. معنی هریک از اصطلاحهای نامبرده را به کمک نقلیهایی از خود کتاب، استدلالی بررسی می‌کند و در پایان آن را با آثاری

